



دکتر سیروس برادران شکوهی

روزنامه «انجمن»^(۵)، ارگان «انجمن ایالتی و ولایتی»، روزنامه‌های «اسلامیه»^(۶) و «آملا عمو» را منتشر ساختند. به ویژه روزنامه آملا عمو رابه سال ۱۳۲۶ ه. ق در نیم ورق خشتی با چاپ سنگی بطور هفتگی برای تحریک مردم علیه مشروطیت برپا کردند.

براون مؤلف تاریخ «مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت» نام آن را «آی ملا عمو»، حسین امید در جلد دوم «تاریخ فرهنگ آذربایجان»، «ملا عمو»، مرحوم محمدعلی تربیت نیز مانند شماره‌های موجود، نام روزنامه را بدون حرف یاء «آملا عمو» قید می‌کند.

درباره صاحب امتیاز و نویسندگان شماره‌های معدود روزنامه که در حدود هشت، نه شمار و به ظن مؤلف «تاریخ مشروطه ایران» احتمالاً بیشتر است^(۷) علیرغم تحقیقات بسیار بطور قطع از تعداد شماره‌های منتشره اطلاع دقیقی بدست نیامد. به نظر براون، این روزنامه به قلم میرزا احمد بصیرت و به روایتی توسط میرزا حسن سعیدالسلطان طبع و توزیع می‌شد. شماره‌های موجود موضوع مقاله فاقد هرگونه مشخصات

روزنامه «آملا عمو» طرفدار «انجمن اسلامیه»^(۸) و بیان‌کننده خواسته‌های سرجنبانان آن انجمن در تبریز بود. انجمن اسلامیه را طرفداران محمدعلی شاه قاجار تشکیل داده و محله‌های شمال^(۹) میدان چایی = قوری جای و مهرانه‌رود را در تصرف داشتند. مستبدین و مالکین سرمایه‌دار و مباشرین و کدخدایان محله‌ها و لوطی‌های دوه‌چی (شتریان) در این انجمن گرد آمدند و ماهها رو در روی مشروطه‌خواهان ایستاده، کشت و کشتار راه انداختند. «انجمن اسلامیه» علیه اساس مشروطیت از طرف دولت روسیه تزاری کاملاً تقویت می‌شد. مخیرالسلطنه هدایت می‌نویسد:

«شهر تبریز صورتاً بدست انجمن اسلامی و معناً تحت اقتدار قنسول روس است»^(۱۰) این انجمن در عین حال با انجمن «ایالتی و ولایتی»^(۱۱) چشم هم چشمی داشت. به تقلید مشروطه‌خواهان که متکی به آیات عظام نجف بودند اینها نیز به آقا سیدکاظم آقا یزدی که از لحاظ فقه و علوم اسلامی و مرجعیت از سرآمدان عصر خود بود روی آوردند و نیز در مقابل





شناسایی است.

بعد از تحقیقات بسیار که به عمل آمد معلوم شد که «آملا عمو» با مساعدت مالی برادران حاج محمدتقی و حاج محمدابراهیم و حاج باقر صراف از مستبدین معروف و به نویسندگی میرزا حاج آقا از اهالی محله دوه چی چاپ و انتشار می یافت. برادران صراف بعدها نام خانوادگی «نویخته» و میرزا حاج آقا شهرت «حاذق اعظم» را برای خود انتخاب کردند.

مخالفت برادران «نویخته» با مشروطه بیشتر جنبه مالی داشت تا عقیدتی، هنگامیکه محمدعلی میرزای اعتضادالسلطنه ولیعهد وقت در آذربایجان سرگرم خرید املاک و جمع آوری ثروت بود با تجارتخانه و صرافی حاج محمدتقی حساب و کتابی داشت و گاه می شد که ولیعهد برات صد هزار تومانی به عهده آن صرافی می نوشت. بدین ترتیب دانسته می شود که برادران صراف در دربار ولیعهد صاحب قدرت و نفوذ بودند و به مرور وام کلانی به محمدعلی میرزا و دارودسته اش داده بودند که با استقرار مشروطه مبالغ معتناهی غیر قابل وصول می ماند از این رو، در واقع همراهی آنها با مستبدین بیشتر به منظور بازپس گرفتن طلب هایشان بود تا دیدگاه سیاسی و عقیدتی^(۸).

«آملا عمو» در واقع ارکان «انجمن اسلامی» و یا دقیق تر ویژه نامه میرهاشم^(۹) دوه چی مخالف مشروطه و آزادیخواهان بود و از هیچگونه اتهام و تبلیغ سوء نسبت به مشروطه خواهان کوتاهی نداشت و دقیقاً برای تحریک مردم علیه مشروطیت منتشر می شد تا جایی که مشروطه خواهان را بابی و لامذهب و دهری و طیبی مذهب می خواند.

طرف مقابل روزنامه، بیشتر اعضای انجمن ایالتی، مورد عناد و کینه میرهاشم بودند. از آن جمله «حاج مهدی کوزه کنانی»^(۱۰) بود که در این زمان نه تنها از گرداندگان طراز اول مشروطه در تبریز بود بلکه اداره انبار غله را نیز به عهده داشت. «آملا عمو» در یکی از شماره های خود، موضوع را عنوان ساخته تا توانست در ذم حاجی مهدی آقا، که به جهت محبوبیتش «ابوالمله» خوانده می شد، نوشت که چگونه اداره غله را تیول آدم ها و کسان خود قرار داده و درآمد آن را که حق ضعفا و فقراست به کسان و آدم های خود اختصاص داده است! و بعد به باقرخان «سالار ملی» تحت عنوان (با باقیر) حمله می کند و چگونگی نظارت او را در امر نان شهر بهانه قرار داده و ایراداتی سخت بر سالار ملی می گیرد. بعد قفقازی ها و علی مسیو^(۱۱) و سران مجاهدین و رهبران نهضت را مورد حمله قرار می دهد. به علت رنجش میرهاشم از برگزیده شدن به نمایندگی انجمن ایالتی آملا عمو در

اغلب شماره هایش به انجمن و انجمنیان می تاخت.

کشمکش ادامه داشت تا مشروطه خواهان به «انجمن اسلامی» دست یافته آن را پراکنده و لوحه اش را از در «انجمن ایالتی و ولایتی» وارونه آویزان ساختند و «آملا عمو» نیز تعطیل شد. مطالب «آملا عمو» ساده و عامیانه بود و برای جلب توجه مردم تبریز، مطالب خود را به زبان محاوره تبریزی می نوشت به قول مؤلف «تاریخ مشروطه ایران»: «در این دوره برخی روزنامه ها نیز به ترکی بیرون آمد ولی هر کدام بیش از چند شماره نپایید. کسانی می گفتند چون تبریزیان ترک زبانند اگر روزنامه ها به ترکی باشد بهتر می فهمند، و آنگاه یکی که می خواند دیگران نیز گوش دهند. ولی آزمایش وارونه آن را نشان داد و روزنامه های ترکی پیش نرفت.»^(۱۲)

روزنامه در نوشته های خود مردم را به طرفداری از سلطنت محمدعلی شاه و به حفظ حرمت مخالفین مشروطه ترغیب و تشویق می کرد. شماره های این روزنامه امروزه سخت نایاب و دسترسی به آنها حتی برای محققین و اهل فن و مطالعه نیز غیرممکن می نماید. برای ارائه نمونه هایی که امروزه حکم سند را دارند و بیشتر از بابت احیا اسناد منسی و شیوه نگارش بعضی روزنامه های آن سالها و شناخت دلایل مخالف و موافق در حوادث تاریخی مطالب شماره ای از آن را که از روی نسخه دانشمند فقید سعید میرزا جعفر سلطان القزایی تهیه شده است. دقیقاً به منظور آگاهی هرچه بیشتر به چند و چون وقایع مشروطه و حوادث تبریز بعد از مباران مجلس شورای ملی در نود سال قبل و نهایتاً در توضیح گوشه های تاریک تاریخ معاصر ایران اقدام به معرفی و ترجمه و توضیح مطالب این شماره بصورت سؤال و جواب بین یک مرد عامی با یک ملا عنوان شده است:

مرد عامی از ملای فقیری سوال می کند

آملا عمو، راز نهانی دارم، بگویم، چگونه، بگویم، پس چه کنم؟

آملا، جانم، درد و بلات به جانم، دردت چیست، بگو، والا دردکش می شوی.

آملا عمو، به هم شهری های من چه شده، چه بر سرشان آمده که به چنین درد بی درمانی گرفتار آمده اند، سرگشتگی از این بالاتر که در همچو شهری به یک نفر شخص درست و حسابی بر نمی خوری! تازه قدر «ظهور دیوان»^(۱۳)، «ساعدا الملک»^(۱۴)، «میرغضب پاشا»^(۱۵) معلوم می شود! راستی بایستی هر روز بر روح پدر و مادرشان دعا کرد و تسبیح خواند و





هشت تومان، فکر می‌کنی چند می‌فروشند؟ یازده تومان! سه تومان مازاد خرواری گندم، دخل آقایان می‌شود، تازه دو تومان دیگر هم از قاطی کردن هفده من خاک به هر خرواری و با احتساب اضافه انباری، می‌شود پنج تومان که حاج آقا ارباب ما، به جای اینکه همه را خرج فقیر و فقرا کند صرف قوم و تبار خود و یا اجامر و اوباش دور و بر خود در ارک می‌کند! ملا عمو، آسرم، آی درد و بلات به جانم، چقدر ساده‌ای؟ حرف‌هایت همه صحیح و درست اما موضوع قاطی کردن هفده من خاک به یک خروار گندم دیگر چه مقوله‌ای است؟ راستش بخواهی از آن سر در نیآوردم یعنی چه؟ که خاک را مخلوط گندم می‌کنند؟

(ملا عمو): خودمانیم نکته خیالاتی شده‌ای و هذیان می‌گویی؟ خنده‌داره، ها، ها، ها.

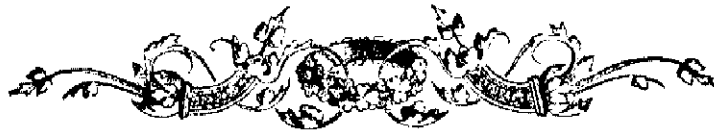
(مرد عامی): آملآ عمو، نخند، هذیان نیست ببین، غله‌ای که تحویل ارگ می‌شود بدون خاک گیری غربال را پر می‌کنند و بعد خاکش را درمی‌آورند سایر بارها را بی‌اینکه غربال کنند وزن کرده توی انبار خالی می‌کنند بعد خاک درآمده از بار اول را وزن می‌کنند هر قدر شد به همان مقدار از هر بار کم کرده حساب می‌کنند مجدداً همان خاک را قاطی غله انبار می‌کنند! باور نداری می‌توانی از نانوائی ما بپرسی که از یک خروار گندم چقدر خاک درمی‌آید؟ ولو اینکه بیچاره نانواها نمی‌توانند حرف بزنند. از هر لحاظ وضع از سابق بدتر شده، سابق «ساعدا الملک»، «عظهر دیوان» مال = چارپا، های حامل غله و میوه را می‌گرفتند اما حال، اساساً غله مردم در دهات مانده، با اینکه مردم برای حمل غلات در تلاشند که چارپایی کرایه کرده و غله را به بازار رسانند. معذراً آدم‌های انجمن (کمسیون غله) مانع هستند، چرا؟ باید اجازه از انبار دولتی (ارگ) داشته باشی! حال به انبار دولتی مراجعه می‌کنی که آقایان اجازه دهید که برای حمل غله از ده و فروش در بازارهای شهر شتر و چارپایی کرایه کرده، غله را به انبارهای علافان شهری برسانیم که هم سبب فراوانی و هم ارزانی غله گردد، اما آقایان موافقت نمی‌کنند و دلیل می‌آورند که بهتر است شما غله‌تان را سرخرمن به ما بفروشید ما خودمان وسایل انتقالش را فراهم می‌آوریم دیدی! آملآ عمو واللله دیوانه می‌شوم! این آقایان اساساً در فکر این نیستند که فقرا نیز راحت باشند تنها در فکر سود و منافع خویشند نه فراوانی و ارزانی گندم! اما چه توان کرد؟ چهار روز پیش «بنا باقیر = باقرخان سالار ملی» در، درب خیابان (خیابان قاپوسی)، بونجه فروشی را با گلوله کشت! خوب انجمن مقدس و حکومت چه کردند؟ هیچ! گویی سگی را کشتند! اما دو روز پیش در اول دهنه بازار «دلّه زن = دلاله زن» بین

رحمت فرستاد که در قیاس با آدم‌های امروزی چقدر نیک نفس و با انصاف بودند. علیرغم دوره حکومت استبدادی و سلطه مطلقه، باز حریم فقیر و فقرا و سادات و ملاها را ملاحظه می‌کردند و خدا را ناظر و شاهد اعمال خود داشتند، اما برادران مظلوم امروزی ما چطور؟ همین‌ها که تا دیروز جز صف نماز جماعت و تسبیح گفتن و پیشانی بر تربت گذاشتن نمی‌شناختند، نگو که همه آن جا نماز آب کشیدن‌ها و لاف آزادی، آزادی زدن‌ها از ترس استبداد بود تا اعتقاد به نفس امر. همان قدر کافی است که کسی دم از حق زند و سخنی از حق گوید، گفتن همان و کشته شدن همان! آملآ عمو، آی خانه خراب! آخر اینهم، شد وضع، آخر این شهر که از شهر هرت هم بدتر شد. بیچاره مردم تبریزی که جز یک مشت مردم فقیر و حقیر نیستند. تازه چشم امید همه فقیر و فقرا به این چند و کیل هست که شاید کاری کنند و آنها را آسوده گردانند. روزهای اول یادت هست؟ همین حاج مهدی آقا را به خاطر داری؟ چنان خوش برخورد و مردمدار می‌نمود که همه امامش می‌پداشتند و به کمتر از این قانع نبودند چگونه گفته‌هایش را بی‌چون و چسرا اطاعت می‌کردند؟ اما حاج آقا درست از اجتماع پستخانه^(۱۱۶) تغییر وضع داد. در آن اجتماع بود که برادران قفقازی شبانه چند نفری را به قتل رسانده اجسادشان را در چاه حلیم انداختند و در روز روشن حاجی قاسم اردبیلی^(۱۱۷) را چنان مفتضحانه کشته حلق آویز ساختند از آن زمان بود که حاجی ما، دیگر آن حاج آقای قبلی نبود، هرچه قفقازی‌ها اراده می‌کردند حاجی آن می‌کرد و جز خواست و اراده آنها از خود اراده‌ای نداشت! ملا عمو، آسرم، ای درد و بلات به جانم، راستی چه حرفها داری! خیلی جوشی شده‌ای! انشاءالله که کارها خوب می‌شه! بگو ببینم حرف و دردت چیست؟

مرد عامی، آملآ عمو، دردت به جانم، گویی آتش گرفته‌ام، می‌سوزم، سابق، سالهای سال همین «ارگ»، «انبار غله دیوانی» را سید رضا نامی با تنها قباندارش اداره می‌کرد. از این درمی‌گرفت و از آن در پس می‌داد. بعد از او میرحسین خباز باشی، بعد از او هم توسط میرهاشم (چورکچی باشی = خباز باشی) دست به دست می‌شد که باز خودشان بودند و قباندارشان. اما حال؟ «خالق وردی، گچی اولدوروب»^(۱۱۸)!

حاج مهدی آقا عده زیادی را دور خود جمع کرده این کیه، منشی اول، آن کیه، منشی دوم، این یکی، منشی سوم، آن یکی، فلانی است، این؟ بهمان کس و الی ماشاءالله و روزانه مبلغ معتابیهی مخارج و هزینه که چه؟ غله تحویل می‌گیریم، عجب! خوب چگونه تحویل می‌گیرند؟ خرید از دیوان، خرواری شش تومان، هزینه لازم تا تحویل انبار دو تومان، در کل می‌شود؟





چند نفر از اهالی دوه چی و نوبر^(۱۹) حرفی شد که حتی کشیده‌ای نیز رد و بدل نشد بلافاصله قفقازی‌ها و نوبری‌های عقده‌ای، در بازار تجمع نموده گلوله‌های هوایی شلیک می‌کنند و در به در دنبال «دوه چی لی = اهل محله شتریان» می‌گردند که هر که از اهالی آن محله پیدا کنیم می‌کشیم، بازار را بسته غروب همراه وکلای انجمن ابالتی در تلگراف خانه ازدحام کرده از اهالی دوه چی به دارالشورا شکایت بردند جانبداری از این واضح تر؟ ملا عمو، آه پسر، درد و بلات به جانم، نمی‌دانی که «بنا باقیر»، «ایت خلیل»^(۲۰)، «میر تقی چایچی»^(۲۱) و قفقازی‌ها و اعضای انجمن یکی هستند؟ حال آنها خودی هستند و مردم سایر محله‌ها بیگانه!

مرد عامی، املا عمو، تصدقت گردم، آخر آدم‌های خوب خوب هم در این شهر یافت می‌شود چنان نیست که همه بد باشند. انمه جماعت، علما، مجتهدین اما چرا همه‌شان سکوت کرده و دم بر نمی‌آورند چرا؟ آخر شهر اسلام است، مگر در شرع ختمی مرتبت امر به معروف واجب نیست؟ اینهمه در روز روشن خون ناحق ریخته و کارهای خلاف شرع انجام می‌گیرد پس چرا آقایان سکوت کرده‌اند و نهی از منکر نمی‌کنند و احدی را از این خلاف کاریها مانع نیستند؟

ملا عمو، آبالام، بلات به جانم، این حرف تو داغ مرا تازه تر کرد. از شریعت نگو که ترا نیز متهم می‌کنند؟ مگر این قفقازی‌های لامذهب را نمی‌بینی؟ که چگونه عوام الناس را از راه بدر کرده‌اند؟ چنانکه بیچاره ملاها حتی قادر نیستند حقانیت باری تعالی را بیان کنند! مگر شاهد کشت و کشتار اولاد پیغمبر نیستی؟ که حتی از خدا و پیغمبرش هم شرم ندارند! مگر نوشته روزنامه «مجاهد»^(۲۲) را درباره رئیس روحانیون نجف و اعلم مجتهدین جامع الشرایط آقا سید کاظم آفایزدی^(۲۳) ندیدی؟ که چگونه در حق مجتهدی که مرجع تقلید اکثر خلق اله است «ابن ملجم سیرت» نوشت! آی تصدقت گردم، در چه خیالی؟ این جماعت بی‌دین، زمینه را طوری فراهم ساخته‌اند که به رئیس مردم و نایب امام، ناسزا می‌نویسند احدی را یارای سخن گفتن نیست تا چه رسد به علمای دیگر.

ای بلات به جانم، خانه خراب شدیم، شریعت پیغمبر پاک منسی گردیده، بین سلطه لامذهبان به کجا رسیده که جوانی چون میر محمد علی^(۲۴) را بی هیچ گناهی به قتل می‌رسانند به این نیز قانع نشده در صدد آتش زدن جسدش بر می‌آیند! با اینهمه از ترس، صدای مردم در نیامد. خوب بیچاره مردم چه بگویند؟ کو گوش شنوا؟

املا عمو، ترا به خدا، پس آخر و عاقبت ما چه می‌شود؟ می‌گویی مردم از شریعت و پیغمبر روگردان و شریعت از میان برداشته می‌شود؟

آی خانه خراب! برداشته شده! تو تازه می‌گویی که برداشته خواهد شد، نمی‌بینی؟ چقدر سهل و ساده به دین و مذهب ناسزا می‌نویسند و می‌گویند و کسی مانع نیست؟ به قاتل سید چه گفتند؟ اما احدی جرأت دارد که به انجمن ناسزایی گوید؟ فوراً کشته می‌شود! مگر انجمن چیست؟ انجمن حیاطی بیش نیست و آدم‌هایش نیز آدم‌هایی مثل من و تو هستند. نه انجمن از امکته متبرکه و روضات مطهره است و نه اعضایش امام و نایب امام. برای مسلمان دین و مذهب لازم است. نهایت اینکه اعضای انجمن وکلایی هستند که بایستی از روی قانون به امور دینی برادران خود برسند. بی‌برق عدالت را افراشته، ریشه ظلم را از عرصه گیتی براندازند.

باباجان خوابید، بیدار شوید! بین خود و خالق عهدی داشته باشید کار از کار که گذشت بیچاره می‌شوید، بشیمان می‌شوید که دیگر سودی نخواهد داشت! وظیفه من گفتن بود که گفتم شما دانید و خدای تان والسلام علی من اتبع الهدی.

- ۱ - انجمن اسلامیه در محله (دوه چی - شتریان)، در کوچه (داش دوبند - دوبند سنگی)، روبروی حمام و نزدیک تونل هم‌نمای بیرونی ساختمان با تفریبات مختصری باقی است.
- ۲ - محلات شمال شهر، شامل محله‌های باغشیشه، سرخاب، دوه چی، شکلان طرفدار استبداد و محله امیره قز (امیرخیز) مشروطه خواه بود.
- ۳ - بامداد، مهدی، تاریخ رجال ایران قرون ۱۲-۱۳-۱۴، تهران، ج ۱، ص ۲۴۳.
- ۴ - بعد از صدور فرمان مشروطیت در چهاردهم جنسادی ۱۲۸۴ ه. ق و امضای نظامنامه انتخابات، قانون تشکیل انجمن‌ها از نخستین لوایحی بود که مجلس آن را تصویب کرد. این انجمن‌ها برای نظارت بر صحت انتخابات نمایندگان مجلس اول به وجود آمدند. انجمن‌های ابالتی و ولایتی در واقع به عنوان نماینده دولت مرکزی فعالیت می‌کردند و وظایفی چون نظارت بر انتخابات، رسیدگی به شکایات و جمع‌آوری مالیات بر عهده آنان بود. انجمن‌های ایالات ۲۲ نفر و انجمن‌های ولایات ۶ نفر عضو داشتند که در ماده ۴ قانون انجمن‌های ابالتی و ولایتی تصریح شده بود. نک انجمن (روزنامه)، ارگان انجمن ابالتی آذربایجان، منصوره رفیعی، تهران، نشر تاریخ ایران، پاییز ۱۳۶۳ ش، ص ۲۷.
- ۵ - همان جا، ص ۸۵.
- ۶ - روزنامه هفتگی، به سال ۵-۱۲۲۴ ه. ق در تبریز به مدیریت میرزا احمد بصیرت انتشار یافته است. نک براون، ادوارد، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۷ ش، ص ۲۱۳.
- ۷ - پس از ده روز محرم نیز در آن کوی روزنامه‌ای بزرگی آغاز کردند. که چون بعنوان پرسش و پاسخ در میان یک مرد عامی با یک ملا نوشته می‌شد، و عامی ملا را «ملا عمو» می‌نامید روزنامه نیز به همان نام شناخت گردید... من تا هشت یا نه شماره آن را دیدم. ولی همانا بیشتر بیرون آمده. نک کسروی، احمد (سید)، تاریخ مشروطه ایران، ج ۱، ۱۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ ش، ص ۵۳۶، ۵۳۷.
- ۸ - مستند از توضیحات شفاهی فاضل بزرگوار غلده آثیان، میرزا جعفر آقا سلطان القرایی.
- ۹ - از سرجانیان انجمن اسلامیه که بعد از پیروزی مشروطه خواهان و فتح تهران توسط آزادخواهان دستگیر و در میدان توپخانه (سبه) تهران اعدام گردید. نک بامداد، مهدی، همان مأخذ، ج ۴، صص ۱۳-۴۱۰.
- ۱۰ - از بزرگانان مشروطه خواه تبریز بود که به جهت وجهه بازاری و محبوبیت عامه و طرفداری از





بر عو اکیته بر فقیر ملاذک سؤالیلیوب

امله عوادریکیم بر بویوک دریم وار دیریم بجه دیوم دیریم درد اولدورور ابالام آتاندان الوم سویله کوروم دردون ندور املامعو
 بیلم بزم بو شهر اهلون باشنه مایاندان داش دو شوب برده مانیز درده دو شوق هیچ برنجی آمانا دوچار اولورق ایستکلهکله نظیر
 ساعد الملکون باشامیر غضبون اناس نماناسنه هر کوند بر شمع رحمت او خویاق که بو آد ملرون یانندک اولدور بجه بیله آملر بمثلر که او استبداد
 قوی رقتنه و اولر بیون تسلطو وقتنه که بر فقیر فقرانی سیکملرله ملاحظه الیوب الهمی ادا کورور دیر اینجه بزم بو مظلوم قارداشلار
 که بوندان قدیم همیشه جماعت نمازی قیلار دبلار و تربت شمع اللرنده صکتو چورور دیرلر دیمه بکس استبداد قورنوسونداش ایندیکه مشروطه
 ادیلن اولدک استبداد عموی الیزدن الوبلار اولر مشروطه بلانسد بر استبداد قوی بولار که پناه ایا امام الله حق سوزدا نوشانله اولدورولر
 املاهوای یون بجلسون بیلده شهر اولور آخر بو تبریزون اهلی بر اوج فقیر اولوبلارهای کوزلرین تیکولر بو بجه نفر کلایه که بوندلر
 این ایدم بکله های فقیر فقران احت اولسونلار بو حاجی مهنگر افا که مشروطه قون اولنده بر جور نبر شهیدی اوزین بو خلفه بیلده تانور مشکی
 که خلق اوننه نفوذ بالله امام منزلتسند بولور دیرلر هر نه سویله سید فوراً اطاعت اولوروردی خلق الله تلکر افغانیه دلاندا کر بزم بو وقت
 لی قارداشلار کیم بر بجه فقرادی اولدورور ببلد بلار جلم قویوسنه و حاجی قاسم ارد بیلخه نه افضا کالیقیبل اولدورور ببلد بلار
 اوقتی نور خوب یا نجور اولوب کر اوندان بو یانه بیلده عقیده سیه دولا نوب که فقیران قیر لیلر هر نبر بولور بول اولارون رایسینه رفقا رالیلی
 ابالام آتاندان الوم - نون بودردون چوخ طغیان ایلیوب توندانک انشا الله سویله کوروم اصل درون ندر آملامعو ابالان الوم
 پینام اولورده و شمشام یا فورام بوندان قدیم همان ارك همان غلکه دیوانچه بللر بر سید رضانون انزه اولوب بر اوقتی بر پاندا که محویبل
 الوب هی تو بلار و و و و اوندان صورا میجرن چورکی باشی اوندان صورا امیر هاشم چورکی باشه الله اولوب که اوزلر بو بفر
 قانداشیر اوزر ایندی نرا اولوب هالنج و و و کچی اولدورور که بو حاجی مهنگر افا و جمع کتیبه دولدورور ادرک بو کید و رفیق اولد
 بو بجه دیوم بولور بو همیشه سیدور بولاندور بو بماندور الله ماشاء الله هر کوند بر بجه خلخ خارج بجه خلوه و اجبت بولور

- ۱۶ - نک تاریخ مشروطه ایران، همان مأخذ، صص ۲۲۵ - ۲۲۲.
- ۱۷ - از بازرگانان ترانگر و ملاحک تبریز و به انبارداری و احتکار گندم بدنام بود. داستان کشته شدن او را در تاریخ مشروطه ایران ص ۳۴۵ تحت عنوان : کشته شدن حاجی قاسم اردبیلی، به تفصیل آورده است.
- ۱۸ - از امثال سواره گسترده سلسله متصل و نامتاسب با سحرای اندک.
- ۱۹ - در دوره استبداد روستاییان و صاحبان چایهاها به هنگام ورود به شهر برای فرار از تعدی مامورین حکومتی در جوازخانهها و خودداری از پرداخت حواض و خراج دیوانی سعی می کردند از بی راهه و کناره های شهر خرد را به میدان های تره بار فروش و انبارهای علاخان و بازارها رسانند و بر سر این موضوع همیشه بین مامورین حکومتی و دهقانان کشمکش های وجود داشت که آنها جلوه مالها - چارپایان را گرفته و اعمال زور می کردند. گاهی نیز در مواقع خشک سالی و قحطی و کمبود غله مامورین به دستور حاکم غله و گندم مالکان و اربابان را به هنگام ورود به شهر گرفته و به منظور مسامت از احتکار و گران فروشی در میدان بار چارپایان را اخالی کرده و با روشن کردن چراغی به نشانه اوزانی و فراوانی، غله را به قیمت اوزان آزادی داری الله، خوانده می شد. نک کسروی، احمد (مید)، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ج ۳، ۱۳۳۰ ش، ص ۱۵۶. امروزه خانه اش در تبریز به نام «خانه مشروطیت» محل بازدید علاقمندان است.
- ۱۱ - کر بلائی علی مسیو از تبحر روشنفکر و مبارز و آه پشمنده و آگاه تبریز بود. چون زبان فرانسه را خوب می دانست و جریان انقلاب فرانسه را خوب مطالعه کرده بود و به هنگام انقلاب در تبریز در نظره های خود شواهدی از انقلاب فرانسه می آورد به علی مسیو معروف شد بعد از سالها فعالیت سیاسی سرانجام در ۱۳۲۸ ه. ق در تبریز درگذشت. نک جاوید، سلام الله (دکتر)، هداکاران فراموش شده، تهران، مرداد ماه ۱۳۳۵ ش، صص ۱۱ - ۲۳.
- ۱۲ - نک تاریخ مشروطه ایران، همان مأخذ، ص ۵۷۲.
- ۱۳ - از مامورین و گماشتگان دولتی دوره استبداد در تبریز بودند.
- ۱۴ - از مامورین و گماشتگان دولتی دوره استبداد در تبریز بودند.
- ۱۵ - از مامورین و گماشتگان دولتی دوره استبداد در تبریز بودند.





پیاوه پیشماز لر نه دیسونلو هیچ کس که سوز لر نه قولاق و یومر املا ۴۶ و سن الله بس نمبر اولاجاق ابله مشه بیت پنجبر از ان
کوتور مله جاق اء، ابوی میلان پاک کوز ر و ب ن ز ن ا a

دی بولر سید اولدور نه هیچ بوسوز دیمز لر اما بر جیسه انجمنه بامان دیسه اونجه اولدور اولدور اولدور
خیال ابلر لر انجمن و حیات دور ارمستان طرفند و اینجند او تو اولدور ابر

نچه بفریم کبھی ادملا و دولا و نه انجمن مقام مستبر که ندر و ونه روضات
مطهره ندر و اوانجمنه که ادملا و انا امام دور و ونه نایب ابر
مسلمان دین مذهب لازمدور و رفته ابر انجمنه که ادملا و

نچه نفر و کلدور که قانون اوزبله کر که دین قارداش
لر بنون ایشلور سینه باخا الار عدالت میدین لور ابر

ظلم و بشر سین بر یوز بندن قاز اولدور

با با جان یا نوسوز او یا نون او

ووز یلین الله از اسند

خیال ابلسون با زین

سوز بروعت او یا نوسوز که ایش ایشدن کچه اها فایده و بر عمر مندن دینا تیک دیدیم سیر بلون الهور وال ساری

منافع الهی

خنده اش کرده به سزایش رسانیدند. تک تاریخ مشروطه ایران، همان مأخذ، صص ۷-۵۵۵.

۱۱ - از طرفداران مشروطه و انجمن ایالتی در تبریز بود.

۱۲ - روزنامه مجاهد را سید محمد شیبتری (ابوالضیاء) با همدستی میرزا آقا بلوری در سال ۱۳۲۵ هـ.

ق چاپ و پخش می کرد. پیش از [۲۷] شماره منتشر نشد. مسلک روزنامه مشروطه خواهد بود. تک تاریخ مطبوعات و ادبیات ... همان مأخذ، ج ۴، ص ۵۶.

۱۴ - آگاسید کاظم یزدی از مراجع تقلید ساکن نجف بود که برشم آیات عظام خراسانی و مازندرانی و ملا حسین تهرانی با مشروطیت مخالفت می کرد. روزنامه «مجاهد» در یکی از شماره های خود در گفتاری زیر عنوان «مکتوب از نجف» از او بد نوشت و باعث آشوب در تبریز شد. تک: ۶ - ادوارد پروان، محمدعلی

تزیوت، تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت، ترجمه رضا صالح زاده، ج ۳، تهران، ناشر کانون معرفت، اردیبهشت ماه ۱۳۴۱ ش، شماره روزنامه ۴۹۷، ص ۵۶ - ۲. تاریخ مشروطه ایران، همان مأخذ، صص ۸-۴۹۶.

د نرخ دولتی در معرض فروش می گذاشته و این عمل را به اصطلاح عمل «مال دوتدی» یعنی گرفتن چاهای حاصل بار می گفتند.

۱۰ - محله ای است بزرگ در جنوب شهر، از شمال به محلات راست کوچه و مهلامین و از جنوب به کوچه های پانچ و از مشرق به محله مارالان و از مغرب به چرنداب و مهلامین محدود است. تک مشکور، محمدجواد (تک)، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، تیر ماه ۱۳۵۲ ش، صص ۴-۱۷۱.

۱۱ - خلیل سگه، از اجامیر و او یا بش مشهور و معروف تبریز بود. ابتدا محض پیشرفت خیالات سوء خود به کسوت فدایی در آمده از زنده یاد علی مسیور رهبر انجمن غیبی حرف شنوی داشت. ولی کم کم ماهیت بلند خود را نشان داد و مرتکب اعمال قبیح می شد و در جنگ گذشته که با دوهیچی و سرخاب راست دلیری بسیار از خود نشان داده و سپس یکی از سرکردگان شهربانی گردیده بود. چون در گردن و آسیب به مردم اندازه نمی شناخت و چون روز روشن مست شده و پانجه بدست در بازار به بدستی برخاست بود و دادخواهان بسیاری می داشت با دستور مغبور سلطنته دستگیرش کرده به زندان سپردند [۱] در همان زندان

